

تجلی فرهنگ و ادب جاهلی در شعر عبدالوهاب البیاتی

محمودحیدری*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه یاسوج

(از ص ۷۹ تا ۹۶)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۲۵

چکیده

طرح مجدد متون ادبی قدیم و اشاره به فرهنگ و تاریخ گذشته در شعر معاصر و به کارگیری امروزی آن یکی از شگردهای شاعران معاصر عرب است. عبدالوهاب البیاتی یکی از شاعرانی است که از فرهنگ و ادب دوره جاهلی عرب در شعر خود سود جسته است. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی به تجلی فرهنگ و ادب جاهلی در شعر البیاتی پرداخته است که مراد از فرهنگ و ادب آنان شعر، اسطوره، تفکرات، آداب و رسوم و ضرب‌المثل‌هایی است که در شعرشان نمایان است. از یافته‌های پژوهش حاضر این است که برخی از خلق و خوی عرب جاهلی چون سخا و بخشش، برخی از تفکرات آنها چون «غراب البین»، برخی از شیوه‌های شعری چون «وقوف بر اطلال»، برخی از ضرب‌المثل‌ها و اشعار جاهلی در شعر بیاتی تجلی پیدا کرده و شاعر در بیشتر موارد در پیوند تجربه شعری خود با ادب جاهلی و به کارگیری آن موفق بوده است. بارزترین وجه این پیوند، سرگردانی شاعر جاهلی در صحراها و جدایی از معشوق است که با تجربیات زندگی بیاتی به‌عنوان شاعری آواره و به دور از معشوق (وطن اصلی) تعامل برقرار کرده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات جاهلی، شعر معاصر عرب، نقد شعر، بینامتنیت، عبدالوهاب البیاتی.

۱. مقدمه

توجه به میراث گذشته عرب نزد شاعران معاصر یکی از وجوه بارز شعر معاصر است که در اشعار بزرگانی چون عبدالوهاب البیاتی، امل دنقل و... نمود یافته است. حضور شاعران و اسطوره‌های عربی چون عنتره، متنبی و ابوالعلاء معری در شعر معاصر عربی آنقدر چشم‌گیر است که در این خصوص تألیفاتی پدیدار گشته است.

از جمله شاعران معاصر که شرق و غرب عالم را با شعر و گاه قدم‌های خود پیموده و از ادبیات دیگر ملل به خوبی در شعر خود استفاده کرده است عبدالوهاب البیاتی شاعر نام‌آشنای عراقی است. بیاتی البته از میراث اعراب غافل نمانده است و تضمین شعر شاعران عرب چون متنبی، ابن زریق بغدادی، معری و شاعران دوره جاهلی در کنار سمبل‌های مقاومت و انقلاب همچون عنتره، صلاح‌الدین ایوبی و... و نیز بسیاری از آداب و رسوم عرب در شعر خود جای داده و شعر این شاعر گنجینه‌ای برای شناخت ادبیات جهان و ادبیات عرب گشته است.

اگر دایره ادبیات قدیم عرب را محدودتر کنیم و تنها به دوره پیش از اسلام یا همان دوره جاهلی، بسنده کنیم در خواهیم یافت که بیاتی به باورها، اخلاق و تفکرات، ادبیات و شاعران آن زمان توجه خاصی داشته است. گرایش به ادب و فرهنگ جاهلی به طور عام در شعر بیاتی با دلایل مختلف معنایی و بلاغی صورت می‌گیرد. زمانی شاعر نقاب شاعری جاهلی را به چهره می‌زند و خود را شاعر جاهلی در دوره معاصر می‌پندارد و میان تجربه شعری خود با شاعران آن دوره پیوندی برقرار می‌کند و در پاره‌ای اوقات با استفاده از برخی اعلام فرهنگ و ادب جاهلی، از آن به‌عنوان رمز و نماد بهره می‌گیرد و گاه با استفاده از برخی ضرب‌المثل‌ها و اشعار دست به خلق معانی و مضامین جدید می‌زند.

پژوهش حاضر به بررسی این مسئله می‌پردازد که فرهنگ و ادب جاهلی، چگونه در شعر بیاتی، شاعر معاصر عراقی، ظهور یافته است و چگونه شاعر از این فرهنگ، برای بیان تفکرات خود بهره برده است؟

در خصوص شعر و اندیشه‌های عبدالوهاب البیاتی پژوهش‌های متعددی به رشته تحریر درآمده‌اند که ذکر همه آنها از حوصله بحث خارج است، اما از پژوهش‌های متأخر آنچه در ارتباط با این موضوع می‌توان ذکر کرد مقاله‌ای با عنوان «الأسطورة والتناص في شعر عبدالوهاب البیاتی» از احمد طعمة الحلبي (مجلة المعرفة: سال ۴۳، شوال ۱۴۲۵ - شماره

۴۹، صص ۵۴-۶۶) که بیشتر اسطوره‌های یونانی چون سیزیف و عشتار و شاعرانی چون ابوالعلاء را بررسی کرده‌است و در پژوهشی دیگر از همین نویسنده با عنوان «التناص مع التراث الشعبي في شعر البياتي» (مجلة المعرفة: سال ۴۶، ربیع الأول ۱۴۲۸ - شماره ۵۲۳ از ۲۳ تا ۳۲) نیز به اشخاصی چون سندباد و صلاح‌الدین ایوبی اشاره شده است و نشانی از فرهنگ و ادب جاهلی در آن نیست. اسطوره‌های برجسته در شعر عبدالوهاب البیاتی از علی نجفی ایوکی (۱۳۸۹) نیز به اسطوره‌های سیزیف، تموز و .. پرداخته است. همچنین عیسی متقی زاده و علی بشیری (۱۳۹۱) تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در شعر البیاتی را تحقیق کرده‌اند و شهریار نیازی و حسین گلی (۱۳۹۰) تأثیر ابوالعلاء بر شعر این شاعر و شعر معاصر عرب به طور عام پرداخته‌اند. «ستءاء التراث في مرآة شعر عبدالوهاب البیاتی» از صلاح‌الدین عبدی (۱۳۹۰) نیز از میراث صوفی، اسطوره‌ای و... بحث کرده و به فرهنگ و ادب جاهلی در شعر این شاعر هیچ اشاره‌ای نشده است، لذا می‌توان ادعا کرد که این بحث که به طور خاص در باره فرهنگ و ادب جاهلی در شعر این شاعر معاصر است پژوهشی نو محسوب می‌شود.

۲. تجلی مضامین شعری جاهلی

یکی از وجوه بارز حضور شعر جاهلی در شعر بیاتی به کارگیری برخی اشعار معروف دوره جاهلی است. شاعر جاهلی «عبد یغوث بن صلاء» قصیده‌ای در رثای خود دارد که مفضل ضبی در مفضلیات خود از آن یاد کرده است و در آن قصیده می‌گوید:

«أيا راکباً إمّا عَرَضَتْ فَبَلَّغْنِ
نَدَامَايَ مِنْ نَجْرانَ أَنْ لَا تَلَاقِيَا»

(الضبي، دت: ۱۵۶)

«هان ای سوار! اگر به سوی منطقه عرض در یمن رفتی، به ندیمان و هم‌پایه‌گان من در نجران بگو که دیگر ملاقاتی بین ما رخ نخواهد داد».

بیاتی این بیت را در قصیده «کلمات إلى الحجر» در قسمتی که با عنوان «کتابه علی قبر عائشة» آمده، تضمین کرده است. عایشه معشوق شاعر است که در اینجا مرده و بر قبر او چنین نوشته شده است که دیگر بین ما ملاقاتی نخواهد بود. وی تجربه شعری خود را با تجربه شاعر جاهلی که در بند است و دیگر امیدی به دیدار خانواده و قبیله ندارد و در حقیقت به رثای خود پرداخته، پیوند زده است. بیاتی با مرگ عایشه می‌میرد

و به رثای خود نیز می‌پردازد. او علاوه بر اینکه خبر مرگ خود را به دوستان می‌رساند از حامل پیغام می‌خواهد که به شیوه جاهلیان بر ویرانه‌های قبر او بایستد و بر او نوحه سرایی کند:

«يَا رَاكِبًا نَجْرَانُ / بَلِّغْ نَدَامَايَ إِذَا مَا طَلَعَ النَّهَارُ / وَاقْتَحَمْتَ مَدِينَةَ الْمُؤْتَى خَيُْولَ النَّارِ / وَشَطَّ بِِي الْمَزَارِ / «أَنْ لَا تَلَاقِيَا» وَلَا لِقَاءَ / وَابِكِ عَلَيَّ طُفُولَتِي أُمَامَ صَمْتِ الْقَبْرِ / وَقِفْ عَلَيَّ أَطْلَالَ هَذَا الْقَلْبِ / مُصَلِّيًّا لِلرَّبِّ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۱۷۹).

«ای سواری که به سوی نجران می‌روی / آن‌گاه که روز فرارسید و سواران آتش، به شهر مردگان حمله کردند و دیدار به تأخیر افتاد و طولانی گشت، به هم پیاله‌های من بگو / که دیگر هیچ ملاقات و دیداری بین ما نخواهد بود و در مقابل سکوت قبر، بر کودکی من گریه و زاری کن و بر ویرانه‌های این قبر بایست و برای پروردگار نماز را به پای دار».

بیاتی در قسمتی از قصیده «البغاوات التي تقول نعم» (طوطیانی که می‌گویند آری) به ذلت و خواری این طوطیان که عرب معاصر هستند و زندگی پر زرق و برقی دارند، اشاره می‌کند و می‌گوید: «رَأَيْتَهَا فِي لَيْلٍ مِنْفَايَ / وَفِي مَقَابِرِ الدُّخَانِ / تَهْرَفُ كَالْقَوَادِ الْعَجُوزِ فِي مَرَابِلِ النَّسِيَانِ / بَالَتْ عَلَيَّ أَقْدَامُهَا النَّعَالِبُ / وَعَشَّشَتْ فِي رَأْسِهَا الْعَنَاكِبُ» (همان: ۳۰۰).

«او را در شب تبعیدم و در گورستان‌های دود دیدم که چون بدکاره عجزی در زباله‌دان‌های فراموشی هذیان می‌گفت، روباهان بر پاهایش ادرار می‌کردند و عنکبوت‌ها بر سرش لانه ساخته بودند».

بیاتی با استفاده از حکایتی که برگرفته از قول غاوی بن ظالم از قبیله بنی سلیم است در حقیقت بر لزوم تغییر تفکرات سنتی و اجتماعی عرب تأکید می‌کند و از جمود و بی‌حرکتی آنان سخن می‌گوید که آنقدر دچار جمود شده‌اند که عنکبوت بر سر آنان لانه ساخته و روباهان بر آنان ادرار می‌کنند.

حکایت این است که گویند غاوی بن ظالم که پرده‌دار بت قبیله خود بود، روزی روباهی را دید که بر بت قبیله ادرار می‌کرد. او از اینکه بر سر خدای قبیله چنین رفت، اندیشید و دست از پرستش آنها برداشت و اسلام آورد و این بیت او در همه زمان‌ها بر سر زبان‌ها جاری شد:

أَرْبُّ يَبُولُ النَّعْلِيَانُ بِرَأْسِهِ لَقَدْ ذُلُّ مَنْ بَالَتْ عَلَيْهِ النَّعَالِبُ

(ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۴۲۷)

«آیا این پروردگار است که روباهان بر سرش ادرار می‌کنند؟! حقیقتاً خوار و ذلیل گشته است آن کس که بر او چنین رود!».

بیاتی در بین شاعران دوره جاهلی هم‌زادپنداری عجیبی با طرفه بن العبد دارد، به طوری که گاه ابیاتی از او را بدون هیچ دخل و تصرفی وارد شعر خود می‌کند و خود را طرفه معاصر می‌پندارد و گویی این ابیات معلقه طرفه با حال شاعر معاصر عراق بسیار دمساز بوده است:

وَمَا زَالَ تَشْرَابِي الْخُمُورَ وَلَدَّنِي
إِلَى أَنْ تَحَامَتْنِي الْعَشِيرَةُ كُلُّهَا
فَإِنْ كُنْتَ لَا تَسْتَطِيعُ دَفْعَ مَنِيِّي
كَرِيمٍ يَرُوي نَفْسَهُ فِي حَيَاتِهِ
وَيَبْعِي وَإِنْفَاقِي طَرِيفِي وَمُتَلَدِّي
وَأَفْرَدْتُ إِفْرَادَ الْبَعِيرِ الْمَعْبُدِ
فَدَعْنِي أَبَادِرُهَا بِمَا مَلَكَتْ يَدِي
سَتَعَلَّمُ إِنْ مُتْنَا غَدًا أَيُّنَا الصَّدِي

(طرفه بن العبد، ۲۰۰۲: ۳۳)

«پیوسته به خوردن فراوان شراب و لذت‌های خود پرداختم و همه اموال و دارایی موروث و مکتسب خود را در راه آن صرف کردم، تا اینکه همه افراد قبیله از من دور گشتند و بسان شتر گری یکه و تنها شدم. اگر نمی‌توانی که مرگ را از من دور کنی، پس مرا به خود واگذار تا با آنچه در اختیار دارم به سراغ او روم. من فرد بزرگواری هستم که نفسش را در زندگی سیراب گرداند و توای ملامتگر به زودی خواهی دانست که اگر ما فردا از این جهان چشم فرو بستیم، کدامین ما تشنه و حسرت‌زده خواهد بود؟».

شاعر در بیان تنهایی و آوارگی خود نه تنها ابیات مذکور را عیناً در دفتر شعری خود نقل می‌کند، بلکه دگر بار از مفاهیم شعری این شاعر و یا دیگر شاعران در بیان تنهایی خود سود می‌برد. بیاتی تنهایی و آوارگی خود را به تنهایی بز گری تشبیه می‌کند که گله او را از خود دور کرده است:

«أَنَا وَأَنْتَ وَهَوْلَاءُ/ كَالعَزَّةِ الجُرْبَاءِ، أَفْرَدَهَا القَطِيعُ/ بِلا رِبِيعِ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۱/۱۵۰).

«من و تو و آنها چون بز گری هستیم که از گله جدا افتاده ایم، بدون هیچ بهاری!»

که برگرفته از بیت معلقه طرفه شاعر جاهلی است که می‌گوید:

إِلَى أَنْ تَحَامَتْنِي الْعَشِيرَةُ كُلُّهَا
وَأَفْرَدْتُ إِفْرَادَ الْبَعِيرِ الْمَعْبُدِ

(طرفه بن العبد، ۲۰۰۲: ۳۳)

و یا نابغه ذبیانی نیز آوارگی خود را از دربار پادشاه به آوارگی شتر گری تشبیه می‌کند که از گله شتران بدور افتاده و آن را برای بهبودی قیراندود کرده‌اند:

فَلَا تَتْرِكْنِي بِالْوَعِيدِ كَأَنِّي إِلَى النَّاسِ مَطْلِي بِهِ الْقَارُ أَجْرَبُ

(الذبیانی، د.ت: ۷۳)

«مرا با تهدیدها تنها مگذار که در این صورت من در بین مردم بسان شتر گری هستم که قیراندود گشته است.»

بیاتی که در بین شعرای جاهلی بیشترین شباهت فکری و زندگی را به طرفه دارد، در جایی از شعر خود به حرفه چوپانی اشاره می‌کند که به ظن قوی برگرفته از زندگی طرفه است. طرفه مدتی از طرف برادرش معبد به چوپانی شتران و گوسفندان قبیله گماشته شد ولی روح سرکش او از این کار ابا ورزید و شاعر را به دربار پادشاهان کشید. (طرفه بن العبد، ۲۰۰۲: ۴ و ۳۵) بیاتی در این راستا می‌گوید:

«خُذْنِي عَلَى ظَهْرِ جَوَادِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ / إِلَى سُهُوبِ النَّارِ / رَاعِيَةً لِعَنَمِ الْقَبِيلَةِ / خُذْنِي إِلَى مَدِينَةِ الطُّفُولَةِ / فَإِنِّي أُمُوتُ مِنْ كَوْنِي لَا أُمُوتُ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۱۳۹/۲).

«مرا سوار بر اسب شب و روز کن و به سوی دشت‌های آتش ببر تا گوسفندان قبیله را بچرانم! مرا به شهر کودکی‌ام ببر چرا که من از اینکه نمی‌میرم، می‌میرم!» و در جایی دیگر نیز بدین حرفه در کودکی اشاره و تصویری کاملاً بدوی خلق می‌کند:

«سَامُوتٌ حَبًّا تَحْتَ حَيْمَتِهَا / أَعُوذُ إِلَى الطُّفُولَةِ / رَاعِيًا غَنَمِ الْقَبِيلَةِ» (همان: ۴۵۷/۲).

«من زنده در زیر خیمه‌اش خواهم مرد، به کودکی‌ام باز می‌گردم درحالی‌که گوسفندان قبیله را می‌چرانم.»

شاعر در پیوند با تفکر اپیکوریستی^۱ این شاعر جاهلی؛ طرفه بن العبد که دم غنیمت شمردن زندگی اکنون و بهره‌بردن از لذت‌های دنیوی و شرب خمر را بر هر چیز ترجیح می‌داده است، همنوا با او دیگران را به نوشیدن شراب دعوت می‌کند که شب را از دست ندهد:

«قَلْبِي الْحَزِينُ عَرَفَتْ مَا فِيهِ / الْحُبُّ مَاتَ وَلَمْ تَزَلْ فِيهِ / ذَكْرِي تُوشِوشُ فِي صَحَارِيهِ / وَتَهِيمُ بَاكِيَةٌ تُنَادِيهِ / اشْرَبْ فَإِنَّ الْفَجْرَ يَعْقِبُهُ / لَيْلٌ سَتَّظَمًا فِي دِيَاغِيهِ» (همان: ۱۸/۱). «معشوقه فهمید آنچه را که در قلب اندوهگینم بود. عشق مرد و معشوقه همچنان در قلبم است. خاطراتی پیوسته در پهنای قلبم زمزمه می‌کند و معشوقه گریان و سرگردان قلبم را صدا

می‌زند! بنوش که به دنبال این فجر و روشنی، شبی ظلمانی است که در تاریکی‌های آن تشنه خواهی ماند».

بیاتی در ینابیع الشمس می‌گوید: «هرگاه بیت شعری از شعرای جاهلی یا عباسی را به چنگ می‌آوردم، احساس شادمانی و شغف می‌کردم چرا که این بیت یا مصرعی از آن برخی از تاریکی‌های نفس مرا می‌زدود و چه بسا راه پیچیده و مجهول نوی را به من نشان می‌داد» (البیاتی، ۱۹۹۹: ۲۵). او در جایی دیگر نیز می‌گوید: «طرفه، ابونواس، ابوالعلا معری و متنبی بزرگترین کسانی بودند که بر من تأثیر نهادند. من در شعر آنها نوعی تمرّد و عصیان بر ارزش‌های رایج جامعه و عشق به اموری یافتیم که جامعه آنها آن را نمی‌پسندید. آنها از محنت حقیقی وجود رنج می‌بردند» (همان: ۲۶).

علاوه بر طرفه که زندگی و فکر او یقیناً مد نظر شاعر بوده است، شاعر نگاهی به زندگی و آوارگی امرؤ القیس پدر شعر عرب نیز دارد و آنچنان که صالح مدنی معتقد است بیاتی در قصیده «الطردیة» آنجا که از تنگنای بین دو مرگ رها می‌شود؛ - مرگی ایستاده و غرورآفرین و مرگ در زیر پاهای می‌فروش - به همان فلسفه‌ای بازمی‌گردد که امرؤ القیس آن شاهزاده عیاش چون خبر کشته شدن پدرش بدو رسید، دست از شرب خمر خود برداشت و گفت: امروز به بزم خواهیم ماند و فردا راهی رزم خواهیم شد و به خونخواهی پدر قیام خواهیم کرد که «الیوم خمرٌ و غدا أمرٌ» (مدنی، ۱۹۶۹: ۴۲ و ضیف، ۱۴۲۶: ۲۳۷) شاعر در این قطعه غنایی از مرگی سخن می‌گوید که از مفاهیم اساسی در شعر اوست و بر همه جا سایه افکنده است: «إياك والفرار/ أمامك البحرُ ومن ورائك العدو بالمرصاد/ والموتُ في كلِّ مكانٍ ضربَ الحصار/ فلنشربِ الليلةَ حتّى يسقطَ الخمارُ/ في بركةِ النهار» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۷۰/۲).

«مبادا بگریزی! مقابلت دریا و در پشت سر دشمنان در کمینند. مرگ در هر مکانی خیمه زده است. پس اکنون که چنین است امشب شراب خواهیم نوشید تا زمانی که حجاب سیاه شب در آنگیز روز افتد و شب به پایان رسد». بیاتی با به تصویر کشیدن شرایطی سخت چون به کمین نشستن مرگ و وقوف او در همه جا، از فرار کردن برحذر می‌دارد و ندیمان را به نوشیدن دعوت می‌کند.

وقوف بر اطلال و سؤال کردن از آنها درباره معشوق نیز یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر جاهلی و شاید بارزترین پدیده باشد. بیاتی آنجا که از خطرهای عشق و شکست عشقی خود سخن می‌گوید بر اطلال و ویرانه‌ها می‌ایستد و از آنها سوال می‌کند:

«الْحُبُّ، يَا مَلِيكِي، مُغَامِرَةٌ يَخْسِرُ فِيهَا رَأْسَهُ الْمَهْزُومُ/ بَكَيْتُ، وَالنُّجُومُ/ غَابَتْ وَعُدْتُ خَاسِرًا
مَهْزُومًا/ أَسَانِلُ الْأَطْلَالِ وَالرُّسُومُ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۱۳۲/۲). «ای فرمانروای من! عشق به خطر
افتادن است، فرد شکست خورده در این راه سرش را می‌بازد! گریه کردم و ستارگان
پنهان گشتند و من نیز زیانبار و شکست خورده بازگشتم و از ویرانه‌ها درباره‌ی عشقم
پرسش می‌کردم».

۳. جنگ‌های معروف دوره‌ی جاهلی

تاریخ عامل اساسی و مهم در آفرینش‌های هنری است، به طوری که گاه ادبیات آینه‌ی
تمام نمایی برای وقایع تاریخی یک ملت می‌شود. شاعر در بیان تاریخ، حوادث دیروزین
را با شرایط کنونی جامعه پیوند می‌دهد و آن را نزد خواننده ملموس نموده و در برخی
موارد دخل و تصرفی نیز در آن می‌کند. تفاوت مورخ و شاعر در این است که شاعر
به صورت کلی روایت می‌کند و مورخ به صورت جزئی، همچنین مورخ وقایعی را که اتفاق
افتاده است بازگو می‌کند و شاعر حوادثی که شاید رخ دهد (البیاتی، ۲۰۰۹: ۵۴).

جنگ‌ها و حوادث دوران جاهلی در حقیقت مهم‌ترین قسمت تاریخ آن زمان است
که برخی از این جنگ‌ها موضوع برخی از قصاید مهم گشته است و شاعران عرب در
اشعار خود آنها را ثبت و ضبط کرده‌اند. بیاتی از این قسمت از تاریخ دوره‌ی جاهلی نیز
غافل نمانده و با استفاده از آن به خلق مضامین جدید و پیوند تاریخ معاصر عرب با آن
زمان دست زده است.

شاعر اشاره‌ای به جنگ «بسوس» دارد که به خاطر کشته شدن شتری ۴۰ سال به
طول انجامید.^۲ این جنگ افراد زیادی را به کشتن داد، اما بر خلاف این جنگ که علت
واضحی داشت در دوران بیاتی نیز افراد زیادی به قتل رسیدند ولی نه به خاطر کشته
شدن یک شتر؛ بلکه علت آن جنگ کلمات بین قدرت‌های مختلف بود که قربانیان آن
مردم بی گناه عراق بودند:

«طَحْنَتْنَا فِي مَقَاهِي الشَّرْقِ حَرْبُ الْكَلِمَاتِ/ وَالسُّيُوفُ الْحَشْبِيَّةُ/ وَالْأَكَاذِبُ وَفُرْسَانُ الْهَوَاءِ/
نَحْنُ لَمْ نَقْتُلْ بَعِيرًا أَوْ قَطَاةً» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۱۰۵/۲). «در قهوه‌خانه‌های شرق جنگ کلمات،
شمشیرهای چوبی، سخنان دروغین و سواران باد ما را خرد کرده‌اند! ما نه شتری کشتیم
و نه مرغ سنگخواره را».

جنگ معروف دیگری که در دوره جاهلی رخ داد و در این قطعه تلمیحی بدان شده است، جنگ «السباق» است که به جنگ «داحس و غبراء» نیز شهرت دارد^(۳) آنجا که شاعر از گروگان گیری و مسابقه سواران می گوید:

«لَمْ نُجْرَبْ لُعْبَةَ الْمَوْتِ وَلَمْ نَلْعَبْ مَعَ الْفُرْسَانِ / أَوْ نُرْهَنَ إِلَى الْمَوْتِ جَوَادِ» (همان: ۱۰۵/۲).

«بازی مرگ را تجربه نکردیم و با سواران مسابقه ندادیم و اسبی را به سوی مرگ، گروگان گیری نکردیم».

۴. تجلی اخلاق و تفکرات

اخلاق و تفکرات هر قوم بخش عمده‌ای از فرهنگ آن محسوب می‌شود. فرهنگ خلاصه تجارب یک امت با همه معارف و اخلاق و عادات است. عشری زاید معتقد است که تجلی متون فرهنگی محمل مناسبی برای شاعر فراهم می‌کند تا بتواند درد و رنج‌ها و احساسات خود را بر آن دستاوردهای فرهنگی ارائه دهد (عشری زاید، ۱۹۸۰: ۲۴).

۴-۱. میهمان نوازی و بخشش جاهلیان

میهمان نوازی و بخشش جاهلیان از اخلاقی است که در بسیاری از مواقع شاعر را به ذبح شتر خود که عزیزترین و گرانبهاترین داراییش بود می‌کشاند و بی هیچ ملالی بدین کار افتخار می‌کرد. بیاتی در قصیده «رحلة حول الکلمات» نگاهی به این خصلت اخلاقی پسندیده عرب دارد و گویی با احیاء این سجایای اخلاقی سعی دارد که عرب معاصر را با گذشته خود پیوند دهد:

«وَمَزَّقِ الْأَسْدَافَ / فَلِيقْبِلِ السِّيَافَ / فَنَاقِي نَحْرُثُهَا وَأَكْلِ الْأَضْيَافِ / وَارْتَحِلُوا» (همان، ج ۲: ۱۲).

«تاریکی‌ها را پاره کن، باید که جلاد بیاید! شترم را ذبح کردم و میهمانان خوردند و رفتند». فخر به این سجایای اخلاقی در شعر دوره جاهلی به وفور یافت می‌شود. عروه بن الورد شاعر صعلوک از کشتن شتران خود برای میهمانان می‌گوید که در صبحگاهان شترانش اندک گشته‌اند:

يريحُ عليَّ الليلُ أضيافَ ماجدٍ كريمٍ ومالي سارحاً مالٌ مُقْتَرٍ

(عروه بن الورد و السموأل، د. ت: ۳۷)

«شب، میهمانان بزرگواری را به سوی من روانه می‌کند و فردا که شتران من به چرا می‌روند، (در نتیجه ذبح کردن و میهمانی دادن) بسان شتران افراد فقیر بسیار اندک

گشته‌اند.» لبید نیز از کشتن شتران خود و تقسیم گوشت آن بین همسایگان چنین می‌گوید:

وَجَزُورٍ أَيْسَارٍ دَعَوْتُ لِحَتْفِهَا بِمَعَالِقٍ مُتَشَابِهٍ أَجْسَامُهَا
أَدْعُو بِهِنَّ لِعَاقِرٍ أَوْ مُطْفِئِ لِبُذَلَّتْ لِحَيْرَانِ الْجَمِيعِ لِحَامُهَا
(لبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴: ۱۱۵)

«چه بسیار شتری که یاران را به کشتن آن با تیرهای متشابه فراخواندم تا گوشت این شتران فربه یا دارای نوزاد (که بیشتر نزد عرب عزیز است) را بین تمامی همسایگان توزیع کنند.»

بیاتی در خصوص همین سنت میهمان‌نوازی اعراب به سنت پسندیده دیگری اشاره می‌کند که همان برافروختن آتش برای هدایت مسافران و میهمانانی است که در بیابان‌ها بوده‌اند. بیاتی در جستجوی عشتار در طول شب راه پیموده است و در بیابان‌ها گرسنه و سرگردان به دنبال آتش میهمانی می‌گردد، تا خود را بدانجا رساند و در پایان به شهر آرمانی خود نیشابور که دیری است گرفتار مغولان وحشی است و رودخانه درون آن خشکیده (البیاتی: ۱۹۹۵: ۷۲/۲)، پروانه‌ای و رودی از نور و روشنایی ببرد:

«إِلَيْكَ يَا عَشْتَارُ أَطِيرُ عَبْرَ اللَّيْلِ وَالْأَسْوَارِ/ أُبْحَثُ عَنْ نَارِ الْقَرْيِ فِي هَذِهِ الْقِفَارِ/ أَهْلُ نَيْسَابُورِ/ فَرَاشَةٌ مَعِيَ وَهَرُ ثُورُ» (همان: ۱۷۰). «ای عشتار شبانه بر فراز باروها به سوی تو پرواز می‌کنم و در این صحراهای خشک به جستجوی آتشی می‌نشینم که مرا میهمان کند و با خود پروانه و جوی نوری به نیشابور می‌برم.»

اینک نمونه‌هایی از تجلی این تفکر و سنت در اشعار دوره جاهلی ذکر خواهد شد. لبید در مدح و ستایش عموی خود عامر بن مالک و میهمان‌نوازی او می‌گوید:

وَبِالْفُورَةِ الْحَرَابُ ذُو الْفَضْلِ عَامِرُ فَنِعْمَ ضِيَاءُ الطَّارِقِ الْمُتَنَوِّرُ
(لبید بن ربیعہ، ۲۰۰۴: ۴۵)

«در فوره، عامر آن جنگجوی فاضل است که آتش او بهترین نور برای میهمانان حیران در صحراست.» سموال نیز از شعله‌ور بودن آتش قبیله در مقابل میهمانان و مسافران شبانه می‌گوید و اینکه هیچ مسافری آن قبیله را نکوهش نکرده است:

و ما أهدت نازاً لنا دون طارقٍ
ولا ذمنا في التازلين نزيلُ

(عروة بن الورد و السموأل، د.ت: ۹۱)

«هیچ آتشی از ما در مقابل شب‌روندگان خاموش نمی‌شود و هیچ مسافری ما را نکوهش نمی‌کند».

۲-۴. منحوس بودن کلاغ یا موضوع «غراب البین»

منحوس بودن کلاغ یا همان تفکر «غراب البین» که در شعر جاهلی ظهور چشمگیری دارد نیز در این اشعار هویداست و آواز آن دالّ بر فراق و جدایی دوستان است. بیاتی معشوقه را خطاب قرار می‌دهد که در شنزارها به لهو و لعب پرداخته و غافل از زمان هجرت و جدایی است که کلاغان از آن خبر می‌دهند، این کلاغان در حقیقت خبر از شرایط سختی می‌دهند که بر جامعه حکم‌فرما شده است و باید دوستان را نسبت به این امور آگاه کرد که میباید به غفلت در چنگال حاکمان زورگو قرار گیرند:

«الصَّيْفُ جَاءَ وَ ذَهَبَ / وَ أَنْتِ تَضْحَكِينَ / لَاهِيَةً بِالرَّمْلِ تَلْعَبِينَ / حَطَّ عَلَى شَرْفَتِكَ الْغُرَابُ / وَارْتَحَلَ الْأَحْبَابُ، تَفَرَّقُوا قَبَائِلُ / وَجَفَّتِ الْحَمَائِلُ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۳۲/۲). «تابستان آمد و رفت و تو می‌خندی و با شن‌ها بازی می‌کنی. کلاغ بر ایوان خانه‌ات فرود آمد و دوستان رفتند، همه قبایل متفرق گشتند و مرغزارها خشک شدند». شاعر به آواز خواندن روباه پیر همراه با کلاغ‌ها بر ویرانه‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

«[التَّلْبُ الْعَجُوزُ] / يَنْعَبُ فَوْقَ الطَّلِّ الْبَابِي مَعَ الْغُرَابِ» (همان: ۸۴ و نیز ر.ک: ۴۵۸/۱) «روبه پیر بر فراز ویرانه‌ها هم‌صدا با کلاغان می‌شود». کلاغ در صدر پرندگانی است که عرب نسبت بدان بدبین بوده است و نماد شوم و نحسی و فراق و جدایی بوده است تا جایی که گفته‌اند: «أشأم من غراب البین» (المیدانی، ۲۰۰۳: ۳۸۳/۱). و جاحظ نیز می‌گوید که کلاغ منحوس‌تر از همه حیواناتی است که عرب نسبت بدان تشاؤم و بدبینی داشته است (الحيوان، ۱۹۶۵/ ۳۱۶:۲). کلاغ همیشه قرین غربت و اغتراب بین دوستان و اهل خانواده بوده است که در شعر جاهلی این باور به شکل قوی حضور داشته است (علی، ۱۹۶۹: ۷۹/۶). عنتره می‌گوید:

ظَعْنَ الَّذِينَ فَارَقَهُمْ أَتَوَّقِعُ
وَجَرِي بَيْنَهُمُ الْغُرَابُ الْأَبْقِعُ

(عنتره، ۱۹۹۶: ۱۷۵)

«آنهایی که انتظار فراق و هجرانشان را داشتم کوچ کردند و کلاغ خاکستری نیز بدین جدایی خبر داد» و این یک اعتقاد اسطوری است که پس از فراق دوستان بر شعر جاهلی خیمه افکنده است. نابغه نیز می‌گوید:

زَعَمَ الْبَوَارِحُ أَنْ رَحَلْنَا غَدًا وَبِذَاكَ تَعَابُ الْغَرَابُ الْأَسْوَدُ

(الذبیانی، د.ت: ۸۹)

«حیوانات^(۴) گمان کردند که فردا زمان کوچ کردن است و کلاغ سیاه نیز بدان جهت آواز سر می‌دهد».

۳-۴. همراهی شیطان با شاعر

از دیگر تفکرات جاهلی این است که شاعران زبردست را افرادی می‌دانستند که شیطانی با خود به همراه دارند و این شیطان همواره اشعاری را به آنها الهام می‌کند. همچنین افرادی را که نبوغ خاصی داشتند عبقری می‌دانستند که منسوب به وادی عبقر است و گویند در این وادی جنیان فراوان بوده‌اند. بیاتی در قصیده‌ای با عنوان «اسطوره عبقر» و در دو بیت زیر که در قالب کلاسیک در اولین دفترهای شعری خود آورده است، اشاره‌ای به وادی عبقر و کسانی که بیان مست کننده‌ای دارند و این بیان سحرآمیز را از آن جنیان به ارث برده‌اند، کرده است:

فَنَزَلْتُ فِي وَادٍ يُقَالُ بَأْتُهُ لِلْجِنِّ كَأَنَّ حَدِيقَةً وَلِعَبَقْرٍ

وَيُقَالُ إِنَّ الْمَلْهَمِينَ بَطَلَهُ نَهَلُوا أَفَوقَ الْبِيَانِ الْمُسْكِرِ

(همان: ۴۵/۱)

«در صحرایی فرود آمدم که می‌گویند گلستان پریان است و آن کس که در سایه‌سار آن صحرا بر او شعری الهام شود، گویی از چشمه‌های کلام و بیان مست‌کننده نوشیده و سیراب گشته است».

۵. ضرب‌المثل‌ها و اسطوره‌های جاهلی

استفاده از ضرب‌المثل‌های جاهلی یکی دیگر از جلوه‌های حضور فرهنگ جاهلی است که در شعر بیاتی تجلی یافته است. شاعر در ضرب‌المثل زیر از گرسنگی فقیران آبرومندی سخن می‌گوید که از جسم خود ارتزاق نموده و هر سختی را به جان می‌خرند تا دامن عفت را به برخی امور پست آلوده نکنند و در طرف دیگر اشاره به هرزگی و برهنگی‌های اجتماعی در دوره معاصر دارد که عفت عمومی جامعه را خدشه‌دار کرده است:

«تَأْكُلُ الْحُرَّةُ نَدِيهَا إِذَا جَاعَتْ وَفِي أَرْضِ الْمُلُوكِ الْفُقَرَاءُ / زَهْرَةَ الدُّفْلِيِّ عَلَيَّ جَدُولِ مَاءٍ / تَتَعَرَّى فِي حَيَاءٍ» (همان: ۱۸۷/۲). «آزاده به گاه گرسنگی، از پستان‌های خود می‌خورد و در سرزمین شاهان، فقیرانی هستند. شکوفه‌های سرخ رنگ بر کرانه‌ی رود در بی‌شرمی خود را برهنه می‌کند». در خصوص ضرب‌المثلی که در اینجا بدان اشاره شده است، گویند حارث بن سلیل اَسَدی به دیدار دوست خود علقمه طائی رفت و دختر او زباء را که از زیباترین زنان دوران خویش بود بدید و او را برای خود خواستگاری کرد. علقمه با مادر دختر مشورت نمود و مادر با ادله و براهین مختلف توانست دختر را به ازدواج با این پیرمرد قانع کند. روزی حارث در خانه با زباء نشست بود که جوانانی از قبیله بنی اسد نزد او آمدند. زباء آهی کشید و شروع به گریه کردن نمود. حارث گفت تو را چه شده است؟ زباء جواب داد: مرا با این پیرمردان گوژپشت چکار؟! حارث گفت: مادرت به عزایت نشیند: آزاده گرسنه می‌ماند ولی از سینه خود نمی‌خورد» نزد خانواده‌ات برو که من به تو نیازی ندارم. زباء نیز چنین کرد و این قول حارث اَسَدی ضرب‌المثلی شد (المیدانی، ۲۰۰۳: ۱۴۰/۱-۱۴۱) که در صیانت نفس از امور پست گفته می‌شود.

بیاتی با استفاده از فراخوانی ضرب‌المثل دیگری که می‌گوید: «آنچه روزگار آن را فاسد کرده است، نمی‌توان آن را بهبود بخشید» از ویرانی‌های شهر سخن می‌گوید و از اجساد زنان و مردان مرده و ناله‌های گاو و... که روزگار چنان مصیبتی بر عراق نازل کرده است که هیچ کس را یارای اصلاح آن نیست:

«وَالْعَائِدُونَ مِنَ الْمَدِينَةِ: يَا لَهَا وَحَشًا صَرِيرًا / صَرَاعُهُ مَوْتَانَا وَأَجْسَادُ النِّسَاءِ / وَالْحَالِمُونَ الطَّبِيبُونَ / وَخُورَ أَبْقَارٍ وَبَائِعَةَ الْأَسَاوِرِ وَالْعُطُورِ / كَالْخُنْفَسَاءِ تَدْبُ: «قَبْرِي الْعَزِيزَةَ» يَا سَلُومُ! / لَنْ يَصْلُحَ الْعَطَارُ مَا قَدْ أَفْسَدَ الدَّهْرُ الْعَشُومُ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۱۳۴/۱). «آنها که از شهر باز می‌گردند می‌گویند: شگفتا از این حیوان وحشی درنده! شکارهای او اجساد مردگان ما هستند و زنان و آنها که در خواب خوش فرو رفته‌اند و صدای گاو و آن فروشنده دست‌بندها و عطرها! ای سلوم ای چکاوک عزیزم! مرگ این وحشی درنده همچون سوسک می‌خزد و عطار یارای اصلاح آنچه روزگار فاسد و تباه کرده است را ندارد».

در خصوص این ضرب‌المثل گویند که اعرابی زن جوان و نیکوچهره‌ای را خواستگاری کرده بود ولی در شب زفاف خانواده زن، پیرزنی که روزگار شادابی و طراوت را از او بازستانده بود را به خانه اعرابی فرستادند و او نیز چنین گفت که:

عَجُوزٌ تُرَجِّي أَنْ تَكُونَ قَبِيَّةً وَقَدْ نَحَلَ الْجَنَابَ وَاحِدُودَ بَ الظَّهْرُ

تَدُسُّ إِلَى الْعَطَارِ سِلْعَةً أَهْلِهَا وَهَلْ يَصْلُحُ الْعَطَارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ

(ابن عبد ربه، ۲۰۰۵: ۲۸۶)

«پیرزنی که امید دارد که جوان گردد، در حالیکه پهلوهایش نحیف گشته و پشتش خمیده است. کالای خانواده‌اش را نزد عطار می‌برد و آیا عطار می‌تواند آنچه روزگار تباه کرده است را درست گرداند».

علاوه بر ضرب‌المثل‌ها، اسطوره‌های دوره جاهلی نیز یکی از جلوه‌های حضور فرهنگ این دوره در شعر البیاتی است. بی‌شک هر ملتی دارای اساطیری است و عرب نیز در این میان مستثنی نیست. اسطوره‌ها باورهای یک ملت است که بیان‌کننده آداب و رسوم و واقعیت اجتماعی و فرهنگی آنان به شمار می‌رود. اسطوره گویای شعائر ابتدایی و نخستین است. به دیگر سخن اسطوره قصه متداول یا خرافی است که به موجودی خارق‌العاده یا حادثه‌ای عادی تعلق دارد و تفسیر یا توجیهی برای پدیده‌های دینی یا فوق طبیعی همچون خدایان و قهرمانان است (البادی، ۲۰۰۹: ۸۷). در نزد جاهلیان نیز یکی از عوامل اصلی ایجاد اسطوره اعتقاد آنان به وجود نیروهای روحی پنهانی است که بر سرنوشت آنها حاکمند (علی، ۱۹۶۹: ۲۲/۶).

زندگانی لقمان و عقاب‌های هفت‌گانه او یکی از معارف جاهلی است که تبدیل به اسطوره‌ای شده و در اشعار این دوره و قرون بعدی نیز بر سر زبان‌ها بوده است. بیاتی با الهام از این اسطوره و با امتزاج آن با اسطوره انکیدو به مرگی حتمی حاکمان ظالم و تمام شدن فصل استبداد اشاره دارد، چرا که بر طبق اسطوره، انکیدو شخصی است وحشی که توسط حیوانات پرورده شده‌است و پیش از آنکه عشتار به خاطر کشته شدن گاو نر آسمانی بر او و دوستش گیلگمش خشم گیرد، به خاطر تب و ناراحتی می‌میرد. بیاتی چنین می‌گوید:

«يَمُوتُ» «أَنْكِيدُو» عَلَى السَّرِيرِ / مُبْتَسِئاً حَزِينٍ / كَمَا تَمُوتُ دُودَةٌ فِي الطَّيْنِ / أَدْرَكَهُ مَصِيرُ
«لِقَمَانَ» مَصِيرُ نَسْرِهِ السَّابِعِ فِي النَّهَائِيَةِ / تَمَّتْ فُصُولُ هَذِهِ الرَّوَايَةِ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۱۴۱/۲).

«انکیدو بر تخت خود پریشان و ناراحت و اندوهگین می‌میرد، همانگونه که کرم در دل خاک! در نهایت، سرنوشت هفتمین عقاب لقمان بدو می‌رسد و تمامی فصل‌های این روایت به پایان». در اینجا به ذکر نمونه‌ای از حضور اسطوره عقاب‌های لقمان در شعر نابغه ذبیانی شاعر معروف بسنده خواهیم کرد که در ویرانی سرزمین معشوق با اشاره به این اسطوره و آخرین عقاب لقمان به نام «لَبْد» می‌گوید:

أَضَحَتْ خَلَاءاً وَأَضْحَى أَهْلَهَا احْتَمَلُوا
أَخْنَى عَلَيْهَا الَّذِي أَخْنَى عَلَيَّ لُبْدٍ
(النايعة، د.ت: ۱۳)

«آن مکان خالی از سکنه گشت و اهل آن دیار کوچ کردند. آن کس که لبد را نابود و تباه کرد این دیار را نیز به تباهی و فساد کشاند». صلاح رزق معتقد است که بیاتی در اشعار زیر از اسطوره جاهلی «أساف و نائله» استفاده برده است، آنجا که می‌گوید:

«حَبَاتٌ وَجْهِي بِيَدِي/ رَأَيْتُ/ عَائِشَةَ تَطُوفُ حَوْلَ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فِي أَكْنَافِهَا/ وَعِنْدَمَا نَادَيْتُهَا، هَوَتْ عَلَيَّ الْأَرْضِ رَمَاداً وَأَنَا هَوَيْتُ/ فَتَنَشُرُ الرِّيَّاحُ/ وَكُتِبَتْ أَسْمَاءُنَا جَنباً إِلَى جَنْبِ عَلِيٍّ لَافِتَةً الصُّرِيحِ» (البیاتی، ۱۹۹۵: ۲۴۵/۲). «چهره‌ام را با دستانم پنهان کردم، دیدم که عائشه به طواف حجرالأسود مشغول است و هنگامی که او را صدا زدم بسان خاکستر نقش زمین شد و من نیز افتادم و باده‌ها شروع به وزیدن کردند و اسم ما در کنار یکدیگر بر صریح نوشته شد».

ابن الکلبی در کتاب *الأصنام* می‌گوید: اساف و نائله عاشق یکدیگر شدند ولی مکانی جز کعبه برای ملاقات با یکدیگر نیافتند. الهه مانع از ملاقات عاشق و معشوق در مکان مقدس شد. دو عاشق ملاقات خود را در حرم مقدس ادامه دادند و آرزو داشتند که در قلب الهه مکانی برای عشق بازی بیابند. اما الهه خشمگین دو عاشق را به خاطر عصیان و سرکشی مجازات و آنها را به دو تمثال (بت) تبدیل کرد و مردم با مرور زمان این دو بت را می‌پرستیدند (ابن الکلبی، ۱۹۹۵: ۹ و ۲۹).

۶. نتیجه

حاصل سخن آنکه عبدالوهاب بیاتی توانسته است فرهنگ و ادب جاهلی را به‌عنوان میراث عرب، در شعر معاصر نمایان سازد و برخی از آن فرهنگ و آداب و رسوم را در شعر خود احیا نماید. این احیاگری از این دیدگاه قابل تأمل است که شاعران در دوره‌های مختلف گاه تجارب اجتماعی و شعری مشابهی دارند و شاعر معاصر نیز با استفاده از ذخیره فرهنگی و ذهنی خواننده، او را به دوران گذشته ادبی و فرهنگی برده تا مشکلات اجتماعی و غم و اندوه‌های خود را به‌صورت رمزگونه بیان کند. بیاتی در بیان آلام و دردهای خود با شاعران عرب پیوند ایجاد می‌کند و گویی از پس نقاب آنها گاه سخن می‌گوید. او در بین شاعران جاهلی بیشترین همزادپنداری را با طرفه، شاعری آواره که همچون خود شاعر آواره تبعید است، دارد و یا اینکه جدایی خود از معشوقه را

به اسطوره اَساف و نائله پیوند می‌زند تا موانع زندگی اجتماعی در عراق امروزی را آشکار سازد. بیاتی با استفاده از تکنیک‌های جدید شعری مفاهیم مهمی همچون انقلاب و طغیان علیه نظام اجتماعی حاکم، قهر و غلبه بر شرایط و آداب و رسوم غلط اجتماعی، غربت و آوارگی و زندگی سراسر سختی و خشن عرب معاصر را در شعر خود نمایان می‌کند.

او با استفاده از جنگ‌های دوران جاهلی و با اشاره به جاهلیت و تعصب آنها، سعی دارد تا برخی از تعصب‌های دوران معاصر را نیز از تفکر و ذهن خوانندگان محو نماید و به همین خاطر اشاره به له شدن (طحن) مردم در زیر آوار این جنگ‌ها اشاره می‌کند. همچنین شاعر قصد دارد برخی از سجایای اخلاقی همچون وفاداری، جود و بخشش را زنده نگه دارد تا مدرنیته جدید، عرب را از گذشته خود که در باورشان گذشته‌ای درخشان بوده است جدا نسازد.

پی‌نوشت

۱. اپیکور فیلسوف یونانی (متولد ۳۴۲ ق. م) عمده ناراحتی‌ها و بدبختی‌های مردم روزگار خود را ناشی از ترس از خدایان و ترس از مرگ و دنیای پس از مرگ می‌دانست. او معتقد بود زندگی انسان منحصر به همین دنیاست و پس از مرگ، عقوبتی در کار نخواهد بود. بنابراین، انسان تا زمانی که در دنیاست باید شاد زندگی کند (حسن‌زاده میرعلی و شامانی، ۱۳۸۹: ۲۷-۲۸).
۲. این جنگ بین دو قبیله بکر و تغلب واقع شد که علت آن این بود که کلب بزرگ قبیله تغلب پستان شتر بسوس خاله جساس بن مره بزرگ قبیله بکر را با تیر زد. چون جساس موضوع را دریافت کلب را کشت و آتش جنگی با کشتن این شتر شعله ور شد و در نهایت با میانجیگری حارث بن عمرو کنندی به پایان رسید (ضیف، ۱۴۲۶: ۶۶). قهرمان این جنگ مهلهل برادر کلب ادیب جاهلی معروف است.
۳. علت وقوع این جنگ مسابقه‌ای بود که بین دو اسب با نام‌های داحس و غبراء از دو بزرگ قبیله عبس و ذبیان یعنی قیس بن زبیر و حدیقه بن بدر صورت گرفت. در آستانه پیروزی داحس (اسب قیس و قبیله عبس) فردی از قبیله ذبیان که در جایی کمین کرده بود، خود را در مقابل این اسب قرار داد. داحس راه را کج کرد و غبراء پیروز شد قیس این پیروزی را نپذیرفت و جنگی بین دو قبیله رخ داد که سال‌های طولانی ادامه یافت و در نهایت هرم بن سنان و حارث بن عوف دو تن از بزرگان ذبیان دیه کشته‌شدگان را قبول کردند و جنگ خاتمه یافت (ضیف، ۱۴۲۶: ۶۶). قهرمان این نبرد عنتره صاحب معلقه مشهور است و زهیر نیز در معلقه خود به مدح این دو مصلح پرداخته است.
۴. البوارح: جمع البارح پرنده یا آهوئی که از سمت راست بیننده به سمت چپ او رود و عرب آن را به فال بد گیرد.

منابع

- ابن الكلبي، هشام بن محمد، كتاب الأصنام، تحقيق احمد زكي باشا، القاهرة، دار الكتب المصرية، الطبعة الثالثة، ١٩٩٥.
- ابن عبد ربه، أخبار النساء في العقد الفريد، جمع و شرح عبد مهنا و سمر جابر، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠٠٥.
- ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل، البداية والنهاية، تحقيق و تعليق علي شيري، مجلد الثاني، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٨.
- البادي، حصّة، التناص في الشعر العربي الحديث، البرغوثي نموذجاً، عمان، دار كنوز المعرفة، ٢٠٠٩.
- البياتي، عبدالوهاب، الأعمال الشعرية، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ١٩٩٥.
- _____، بنايع الشمس، السيرة الشعرية، دمشق، دار الفرق للطباعة و النشر و التوزيع، ١٩٩٩.
- الجاحظ، أبو عثمان عمر بن بحر، الحيوان، تحقيق عبد السلام محمد هارون، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، الطبعة الثانية، ١٩٦٥.
- حسن زاده ميرعلي، عبدالله و ليلا شاماني، «بن مايه هاي لذت گرايي در شاهنامه و تأثير پذيري از تفكر اپيكوريستي» كهن نامه ادبيات پارسى، سال اول، ش ١، صص ٢٥-٣٨، ١٣٨٩.
- الخلي، احمد طعمة، «الأسطورة والتناس في شعر عبدالوهاب البياتي»، المعرفة، سنة ٤٣، رقم ٤٩، صص ٥٤-٦٦، ١٤٢٥.
- _____، «التناس مع التراث الشعبي في شعر البياتي»، المعرفة، سنة ٤٦، رقم ٥٢٣، صص ٢٣ - ٣٢، ١٤٢٨.
- دهخدا، علي اكبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٧٣.
- الذبياني، النابغة، الديوان، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، القاهرة، دار المعارف، الطبعة الثانية، د.ت.
- الضبي، الفضل، المفضليات، تحقيق احمد محمد شاكر، عبدالسلام محمد هارون، القاهرة، دارالمعارف، الطبعة السادسة، د.ت.
- ضيف، شوقي، تاريخ الأدب العربي، العصر الجاهلي، قم، ذوي القربى، ١٤٢٦.
- طرفه بن العبد، الديوان، شرح مهدي محمد ناصرالدين، الطبعة الثالثة، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠٠٢.
- عبدى، صلاح الدين، «استدعاء التراث في مرآة شعر عبدالوهاب البياتي»، نقد و ادبيات تطبيقي، دوره اول، ش ٤، صص ٢٥-٣٥، ١٣٩٠.
- عبيد بن الأبرص، الديوان، تحقيق أشرف أحمد عدرة، بيروت، دارالكتاب العرب، ١٤١٤.
- عروة بن الورد و سموا، ديوان عروة بن الورد و سموا، بيروت، دار صادر، د.ت.
- عشري زايد، علي، «توظيف التراث العربي في شعرنا المعاصر»، فصول، مجلد ١، رقم ١، صص ٢٠٣-٢١٩، ١٩٨٠.
- علي، جواد، الفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، بيروت، دارالعلم للملادين، ١٩٦٩.

- عنتره بن شداد، *الديوان*، شرح محمد محمود، بیروت، دارالفکر اللبنانية للطباعة والنشر، ۱۹۹۶.
- لبید بن ربیعہ، *الديوان*، شرح حمدو طماس، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزيع، ۲۰۰۴.
- متقی زاده، عیسی و علی بشیری، «الأثر الفارسي في شعر عبدالوهاب البیاتی»، *إضاءات نقدية في الأدبين العربي والفارسي*، سال دوم، ش ۶، صص ۱۲۹ - ۱۵۰، ۱۳۹۱.
- مدنی، صالح «البیاتی و الخيام و حانة الأقدار»، *الآداب*، سنة ۱۷، رقم ۲، صص ۳۸ - ۴۵ و ۲۲ - ۲۷، ۱۹۶۹.
- المیدانی، ابوالفضل، *مجمع الأمثال*، شرح و تحقیق قصی الحسین، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۲۰۰۳.
- نجفی ایوکی، علی، «اسطوره های برجسته در شعر عبدالوهاب البیاتی»، *زبان و ادبیات عربی*، ش ۲، صص ۲۰۵ - ۲۳۰، ۱۳۸۹.
- نیازی، شهریار و حسین گلی، «اثر ابي العلاء المعري في الشعر العربي المعاصر»، *ادب عربی*، سال سوم، ش ۱، صص ۲۵ - ۴۹، ۱۳۹۰.

Archive of SID